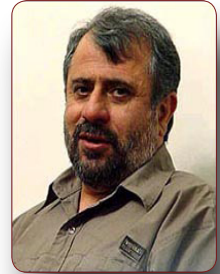


SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

سوپرگتیویسم، فطری برای روشنفکری



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۰۷

تعداد صفحه : ۶

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : به مناسبت سی و یکمین سالگرد درگذشت دکتر شریعتی

سوژکتیویسم، خطری برای روشنفکری

به مناسبت مراسم یادبود دکتر شریعتی و با توجه به نیازهای زمان و زمانه، درباره مسائل مهم و غیرمهم بسیاری می‌توان سخن گفت. زیرا که هم شریعتی درباره بسیاری از موضوعات مهم سخن گفته و هم زمانه ما گرانبار از موضوعات و مسائل فکری و اجتماعی و سیاسی مهم است که پاسخ‌های درخور می‌طلبند. اما من در این گفتار می‌خواهم صرفاً به بیان یک دغدغه پردازم و آن خطر سوژه محوری (سوژکتیویسم) یعنی اندیشه ورزی تک‌ساحتی برای روشنفکران و از جمله روشنفکران و یا نواندیشان دینی است و البته، چنان که خواهیم گفت، این توجه و دغدغه از آموزه‌های شریعتی هم هست.

در واقع موضوع با این پرسش آغاز می‌شود که: روشنفکر کیست و نقش و رسالت و کار او چیست؟ در این باب بسیار سخن گفته‌اند و بسیار نیز می‌توان سخن گفت. اما در این مجال باید گفت که عموماً روشنفکر را از آکادمیسین متمایز می‌دانند و کار روشنفکر را "اندیشه ورزی معطوف به تغییر اجتماعی" می‌شمارند یعنی روشنفکر اهل اندیشه و نظریه پردازی است اما هدف و پیامد آن، تغییر احوال مردمان است از شرایط نامطلوب به وضعیت مطلوب. از این رو مسأله رسالت و تعهد، جزو ذات روشنفکری و از مقومات شکل‌گیری پدیده روشنفکری و روشنفکران است. بنابراین گرچه تغییر، بدون پشتوانه یک جنبش فکری و فرهنگی گسترده و اثرگذار مردمی صورت نمی‌گیرد، اما اگر هر نوع اندیشه ورزی به تغییر اجتماعی منجر نشود کار روشنفکری تمام نیست. بویژه اگر به گفته دکتر بابک احمدی به نحو پسینی روشنفکر را از "کارش" بشناسیم و تعریف کنیم. چنین تعریف و رسالتی برای روشنفکران قطعی می‌نماید.

شریعتی با تعریف ویژه‌اش از مفهوم روشنفکری که آن را مترادف با مفهوم "علم" و "عالم" در فرهنگ اسلامی می‌دانست و از این رو روشنفکران را پیامبران پس از خاتمیت می‌شمرد، خود را یک روشنفکر مذهبی یا مسلمان می‌دانست. یعنی جمع بین اندیشه ورزی و عمل اجتماعی به قصد تغییر احوال مردمان. یا همان تعبیر درست آقای مصطفی ملکیان: "تحریر حقیقت و تقلیل مرارت". (هر چند مرارت بُعد روانشناسی و یا شخصی دارد ولی مراد ما در اینجا از مرارت، رنج عام است و تمام عرصه‌های زندگی مردمان را در برمی‌گیرد.) اما خطر و یا حداقل کمبودی که در سالیان اخیر در کار روشنفکران و

از جمله روشنفکران دینی احساس می‌شود این است که بسیاری از ایشان چنان در اندیشه غرق شده‌اند و چنان اندیشه ورزی و تاملات نظری آنان را در خود فرو برده است که هدف را فراموش کرده‌اند و لذا می‌توان آن را خطری و حتی انحرافی در کارِ روشنفکری، حداقل از نوع شریعتی، دانست. امروز بسیار گفته می‌شود که روشنفکر فقط در جستجوی حقیقت است و او را با واقعیت و یا مصلحت کاری نیست. شاید سعدی هم به همین نظر داشته است که :

جز به خردمند مفرما عمل
گر چه عمل کارِ خردمند نیست

در گذشته به طور کلی حقیقت با واقعیت، آرمان با زندگی روزمره و یا ایمان با عمل آمیخته بود و این دوگانه‌ها ملاًزم و مُساقوq شمرده می‌شدند اما در جهانِ مدرن با تفکیک و شکافی که دکارت بین "سوژه" و "ابژه" پدید آورد، این دو ساحت از هم جدا شد و بعدها سوِبژکتیویسم بر همه چیز غلبه کرد و اومانیزم نیز بُعدِ اندیشه‌ای و عقلی و فاعلیتِ انسان را تقویت کرد. گر چه این سوژه محوری و انسان گرایی در عرصه‌های مختلف بَرَکاتِ زیادی برای بشریت داشت و باید از آنها پاسداری کرد، اما این فکر که "ای برادر تو همه اندیشه‌ای" یا "عمل کارِ خردمند نیست"، هم زیان بار و دارای عواقبِ منفی است و به ویژه با نقش و کارِ روشنفکری سازگار نیست و هم با آموزه‌ها و تربیتِ دینی و اسلامی ما نیز در تعارض است چرا که دین و سلوکِ دینی پیش از آنکه معطوف به اندیشه و تعقلِ محض باشد، با ایمان و جنسِ عمل و سلوک و تربیت همراه است و غایتِ آن نیز رستگاریِ انسان است. به دیگر سخن می‌توان گفت که در دین ورزی گر چه تعقل و استدلال بسیار مهم است اما هدف، عمل و تربیت و رستگاری است.

خطر اصلی آن است که اندیشه محوران چنان دنبال "حقیقتِ نفسِ الامری" باشند که واقعیت‌ها و عینیت‌های جاری و تجربی و ملموس در زندگی روزمرهٔ مردمان را نبینند و یا به هیچ انگارند و به هر حال بهای لازم را بدان ندهند. تجربه نشان می‌دهد که سوِبژکتیویست‌ها معمولاً حقیقت را تنها در استدلال و براهین عقلی و انتزاعی می‌جویند و ذهنِ انسان را به عنوان "فاعلِ شناسا" یگانه معیارِ حقیقتِ مطلق یا مطلقِ حقیقت می‌شمارند در حالی که چنین نیست و حداقل از منظرِ علمی و حقیقت یابی می‌توان گفت که انکشافِ حقیقت، استقرایی است و از جزء به کل می‌رسد، یعنی شناختِ جزئیات به طرح و استخراجِ قواعد کلی و انضمامی منتهی می‌شود. در واقع اگر بخواهیم جامع تر سخن بگوییم، می‌توانیم بگوییم که : یک رابطهٔ دیالکتیکی بین ذهن

و عین برای انکشاف یا رسیدن به حقیقت وجود دارد.

سخن این است که برای یک فیلسوف، صدق گزاره‌ها یک اصل بنیادین است، اما برای یک روشنفکر، افزون بر صدق فلسفی گزاره‌ها، توجه به واقعیت‌ها و انکشاف حقایق در متن زندگی جاری مردمان نیز یک دغدغه اصلی و یک تعهد انسانی و اجتماعی است. شریعتی از متفکرانی است که به این مساله به خوبی آگاه بود و در گفتارها و نوشتارهای خود بارها بدان توجه نشان داده و به این موضوع اشارات فراوان دارد. فقط به عنوان نمونه به یک مورد از گفته‌های ایشان اشاره می‌کنم:

"...متد عام تحقیق و بررسی علمی، که متد تجربی است، برخلاف منطق ارسطو، اقتضا دارد که از واقعیات جزئی و عینی آغاز کنیم: یعنی مثلاً وقتی می‌خواهیم انسان را بشناسیم، برخلاف علمای سابق که اول کوشش می‌کردند یک تعریف کلی از حقیقت انسان بدهند - که انسان موجودی است این گونه و حیوانی است آن گونه - امروز باید انسانی که هست، انسان عینی را که نفس می‌کشد، روی زمین راه می‌رود و زندگی می‌کند، دقیق و محسوس و تجربی و عینی بررسی کنیم و بعد منزل به منزل پیش برویم و بر اساس واقعیت و حقیقت و قوانین و روابطی که از آن استخراج می‌کنیم، به آن چیزی که نامش انسان، به معنای کلی و حقیقی است، برسیم. این انسانی را که واقعیت خارجی دارد در کجا پیدا کنیم: دو جا: تاریخ و جامعه..." (مجموعه آثار ۱۷ صفحه ۰۰)

به هر حال، خطر و پیامدهای منفی سوپژکتیویسم را می‌توان به اختصار چنین برشمرد:

۱. از منظر فلسفی در نهایت به نیهیلیسم و نیست‌انگاری (نه نسبت‌انگاری که قابل دفاع است) می‌رسد.

۲. در شناخت متون و منابع پیشینیان، گسست کامل ایجاد می‌کند و به این ترتیب معاصران را در ارتباط با میراث مکتوب گذشتگان دچار مشکل می‌سازد. به ویژه در این مقام برخی از نخله‌های هرمنوتیک فلسفی (مثلاً گادامری و یا نظریه مرگ مؤلف و یا نفی مطلق مُراد مُتکلم در فهم متون) نیز به یاری سوپژکتیویسم آمده و پیامدهای منفی آن را تقویت کرده است. در این فضا و بستر فکری و معرفتی در حوزه روشنفکری مذهبی و نواندیشی

دینی، هر نوع مرجعیت نقلی، موضوعیت خود را از دست می‌دهد و در نهایت عملاً جمله ترکیبی "روشنفکری دینی" بلاموضوع می‌شود. فرجام این تفکر این است که دیگر شعارهای استراتژیک مهمی چون "بازگشت به اسلام" و "بازگشت به قرآن"، که از شعارهای مهم تمام مصلحان و نواندیشان مسلمان معاصر است، مهمل و بلاموضوع خواهد بود.

۳. در تفکر سوپژکتیویستی، واقعیت‌های روزمره و حقایق عینی و ملموس زندگی مردمان زمانه، به عنوان سیاست و یا امور بی‌اهمیت و خارج از کارِ روشنفکری تحقیر شده و به هر حال نادیده گرفته می‌شود. از این رو، روشنفکران حقایق عُریان را نمی‌بینند و گرفتار توهمات خود می‌شوند و به دنبال ذهنیات و حقایق نفس‌الامری مطلوب خود می‌روند و در این میان، صد البته، هرگز نیز به "ناکجا آباد" خود نمی‌رسند.

۴. اگر غایت کارِ روشنفکری، تغییر در احوال مردمان باشد، در سوپژکتیویسم، این بخش از کارِ روشنفکری نادیده گرفته می‌شود و تغییری و تحولی در زندگی عینی مردمان و احوال واقعی آنان ایجاد نمی‌شود. اگر الگوهای روشنفکری مدرن را ولتر، امیل زولا، ادوارد سعید و شریعتی بدانیم، روشنفکر نمی‌تواند فقط در حلسه اندیشه و اندیشه ورزی غرق شود و آدمیان واقعی و گوشت و پوست و استخوان دار را فراموش کند. اگر دعوی شریعتی را در مورد تَرادفِ "عالم" و "روشنفکر" قبول کنیم، آنگاه این سخنِ امام علی مسئولیتِ روشنفکر را در هر عصری مشخص می‌کند:

"... و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم..."

و سخن خود شریعتی نیز روشنگر است :

"... خدایا مگذار که اندیشه‌های لطیف و بلندم مرا از دیدن خطِ کبودِ تازیانه‌ای که بر پشتی رسم شده است، غافل سازد..."

و یا :

"...خدایا! مرا از تمام فضائلی که به کار مردم نیاید محروم ساز..."

۳۰ خرداد ۸۷